

تاریخ 04/07/2008

نویسنده: فقیر محمد ودان

## دوکتور محمد حسن شرق « شتر دزد » رسوای تاریخ با بیهوده تلاش «خَم، خَم رفتن»

جناب دوکتور محمد حسن شرق طی چند دهه اخیر، چهره سیاسی «شناخته شده» کشور ما بوده اند. او در نهضت محصلین دوران صدارت سردار شاه محمودخان «نقشی» ایفا نمود و بعد «امکان» آن را «بیافت» تا با انتساب در مقام های مهم؛ در سه نظام دولتی با ماهیت متضاد: در نظام شاهی مطلقه، جمهوری سردار محمد داود خان و جمهوری دموکراتیک افغانستان به «خدمت» گماشته شود. قرار بود مطابق «سناریو» در رژیم های بعدی نیز با نقش های مهمی، ایفا گردد، ولی قهر «صالح»، با روفتن او از «صحنه»، اینک افتخار کینه تسکین ناپذیرش را دارد.

خدمت دوکتور محمد حسن شرق با انتساب در مقام های مهم سه نظام دولتی با ماهیت متضاد، خود مؤید آن است که ایشان در ظاهر با «هزار چهره»، «سیاست بازی» نموده اند. ایفای چنین نقشی بدون چهره آراستن ها و توسل به مکر، حیله، ریا و دروغ، نه ممکن میگردد و نه میسر. خوشبختانه دوکتور محمد حسن شرق بنابر طبیعت خویش با همین «هزار چهره»، در دو جلد خاطرات سیاسی اش (کرباس پوش های برهنه پا، تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان) نیز جلوه میفرشد. زیرا:

در همین خاطرات میخوانیم که: از یک سو او به مخالفت با سلطنت تظاهر میکند، ولی در عمل به گفته خودش، دل «محمد حسن خورد ضابط» با «حرص و آز» برای تقرر در وظیفه «سگ شکاری» «حضرت والا»؛ «جُغو، جُغو میزند»، رویای «مهوری در طویلۀ دربار» حتی در خواب او رخنه دارد، بنابراین، این «خورد ضابط» برخلاف عرف، میتواند در نظام شاهی به امکان تحصیلات عالی و به تعقیب آن بسیار زود به مقام مهمی دست یابد؛ از یک سو او همکار نزدیک و شخص مورد اعتماد سردار محمد داود صدر اعظم و رئیس جمهور است و به پیروی از عقاید او تظاهر مینماید و از سوی دیگر در خط مخالف او عمل میکند؛ از یک سو او به ضد کمونیزم بودن تظاهر میکند، ولی از سوی دیگر و در عمل با «شوروی ها»، «روابط دوستانه» دارد و در بخش اعظم از حیات سیاسی خویش از منافع آنها در تقابل با منافع ملی کشور خویش، دفاع مینماید؛ از یک سو او با حاکمیت ح.د.خ.ا تا سرحد نفرت تظاهر به مخالفت مینماید، ولی از سوی دیگر با همین نظام بحیث سفیر، وزیر و صدراعظم همکاری مینماید؛ از یک سو با حضور نظامی اتحاد شوروی در افغانستان به مخالفت جلوه میفرشد، ولی از سوی دیگر همزمان با خروج این نیروها از کشور، با قهر «صالح» از صحنه سیاسی رفته میشود. او در تمام این حالات نه مانند یک سیاست مدار مؤمن - که می باید صاحب عقیده و اهداف روشن سیاسی، وابستگی پایدار تشکیلاتی، همزمان و متحدین و مخالفین خویش و در نتیجه با خطر روشن دوستان و دشمنان سیاسی معلوم باشد - بلکه مانند یک کارمند اوپراتیفی تحت پوشش، با تمثیل «هزار چهره» و با توسل به ریا، تدویر و دروغ به بازی های اپراتیفی - سیاسی پرداخته که در عقب این بازی ها، او «اهداف و منافع» سناریست و دایرکتران «حامی» را تعقیب نموده است. کسانی که دوکتور حسن شرق را می شناسند همه مؤید این حقیقت اند. عملکرد او درین خط نه تنها در صفحات تاریخ کشور ما انعکاس یافته بلکه به اندازه هم انکارناپذیر اند که حتی خودش نیز نتوانسته از حقیقت آنها در خاطرات سیاسی اش انکار نماید، ولی او تلاش نموده با توجیه اعمال خویش - که توأم با آمیزش حقیقت و دروغ، تراشیدن دلایل کودکانه، صحنه آرائی ها، طوالت خسته کننده کلام و طرح های ناهماهنگ و بی ربط با عناوین، صورت گرفته - به آن امید واهی، مجمل بافی نماید، که اگر بتواند کرده هایش را با ملمع فریب ببوشاند.

این نوشته بدون توجه به «جامه» های رنگین مجازی این بازیگر سیاسی، به حقیقت «خرام» او در عمل، توجه دارد، و آن اینکه نامبرده: چه وقت، در چه موقعیت هایی، چگونه، در کدام استقامت و به نفع کی عمل نموده است. این تلاش توأم با صداقت، محکی خواهد بود تا خوانندگان گرامی در قبال آن، به حقیقت «چرا؟» ی عملکرد او در مسیر حیات سیاسی اش دست یابند.

دوکتور محمد حسن شرق در مراحل مختلف زندگی خویش، مشخصه روانی فرد را تبارز داده، که از یک طرف خواسته است با زیرکی تمام، ترحم مراجع مورد استدعای خویش (ارباب قدرت) را جلب و با تحریک دلسوزی آنان

تعداد صفحات: 1 از 16

افغان جرمن آنلاين شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید

[maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

نسبت به خود، مطلوبش را حاصل و اعتماد این ارباب قدرت را در خدمتگزاری به آنان جلب نماید. مطالعه دقیق زندگینامه و خاطرات دوکتور محمد حسن شرق مؤید مشخصه فوق، بطور ثابت در تمام مراحل زندگی اوست. ولی این مشخصه ثابت، تغییر متناوب مراجع قدرت (از مدیر مکتب صحیه، بیطاری و نعلبندی عسکری کشور گرفته تا قدرت های ماورای سرحدات) و تغییر نوعیت خدمت (از موضوع و موقف یک نعلبند و بیطار تا موضع و موقف یک «سیاست باز») را در پی داشته است. این مشخصه روانی را او از همان آوان نو جوانی تبارز داده و تا نوشتن دو جلد خاطرات خویش (کریاس پوشهای برهنه یا و تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان) ادامه داده است. حتی در همین خاطرات تلاش نموده با وصله های نا هماهنگ صحنه آرایی های مبالغه آمیز، عواطف توأم با دلسوزی و ترحم خوانندگان را نسبت به خویش تحریک نمایند.

با تائید تحریری خودش، او در آوان جوانی با جلب ترحم «مدیر مکتب میر محمد سعید» توانسته بود مطلوبش را (تبدیلی از مکتب بیطاری و نعلبندی به مکتب صحیه عسکری) حاصل نماید. او خود مینویسد: «... نزد مدیر مکتب میر محمد سعید ارکان حرب رفتم، آدم رؤف، مهربان و شریفی بود. گفتم: مریضم و از نزدیک شدن به اسپ ها میترسم و جای ضربه دیروزه را که از اسپ برداشته بودم نشان داده خواهش نمودم تا از نعلبندی و بیطاری مرا تبدیل نماید. مثلی که به گفته هایم دلش سوخته بود که مهربانانه و پدرا نه فرمود، فردا ترا به مکتب صحیه تبدیل میکنم» (۱). بار دیگر حالت زندگی خویش را برای مدیر مکتب، چنان با مکارگی و غم آلود تصویر مینماید که توأم با آن، با نگاه های محیلانه از «زیر چشم»، اشک های مدیر مکتب را - که یک فرد نظامی نیز بود - به نظاره می نشیند. او خود در زمینه می نویسد: «... گاهی که زیر چشم به وی نگاه میکردم می دیدم اشک های خود را پاک میکند» (۲). به همین طریق او در حالیکه از مکتب «بیطاری و نعلبندی» به «مکتب صحیه» عسکری تبدیل گردیده و از این «مکتب خورد ظابطان اردو بحیث نفاول فارغ شده» و جهت ادامه تحصیل به «مکتب طبی» نیز معرفی گردیده بود؛ که «ذوق مکتب طبی و داکتر شدن» از مغزش «دور می شود» و به گفته خودش میخاود بخاطر «کمی کار و لکی نان» در سمت «سگ شکاری» «حضرت والا» مقرر گردد. به همین ملحوظ داوطلب شده بود که: «من در وقت شکار، مرغابی ها را از سک کرده خوبتر و زودتر از آب بیرون می آورم» (۳). او حتی موقع نوشتن خاطرات خویش، این رویای جوانیش را نیز طبیعی دانسته کتمان نمیکند که: «دمادم صبح بود که خواب میدیدم مرا به طویله مقابل (طویله اسپ های دربار) برده اند و از لباسهای گرم مهتران دربار شاهی به اختیاریم گذاشته اند و سردسترخوان مهتران دربار نشسته با اوشان نان میخورم» (۴). او که در جوانی شیفته مظاهر جلال و شکوه دربار شده بود، با تبارز چنین رویا ها در عمل و جلب ترحم ارباب قدرت، آرزوی نشستن بر «دسترخوان» دربار را در دل میپروراند؛ اگرچه این مأمول در سمت «سگ شکاری» و یا «مهتر طویله دربار» برآورده گردد. بنابراین، طریق جلب ترحم و دلسوزی حواریون دربار را توأم با ابراز وفاداری و خدمت به آنها، در پیش گرفته و آنرا در خط مستقیم سعودی بسوی دربار تعقیب مینماید. بدین ملحوظ این جوان مستعد، نخست با جلب ترحم و «توجه خاص سردار عبدالواحد سراج مدیر تدریسی مکتب خورد ظابطان» شامل مکتب طبی گردیده و بار دیگر باز هم در نتیجه «توجه» ایشان بود که به صنف 12 لیسه عسکری شامل و بعد از فراغت از آن به سال 1325 شامل فاکولته طب کابل میگردد. این سال مصادف است با برکنار شدن محمد هاشم خان از پست صدارت و تعیین شاه محمود خان بحیث صدراعظم، که همراه با آن؛ دور جدیدی در افغانستان آغاز شد که برخی از مؤرخان آن را دوران دموکراسی خوانده اند. در جریان تحصیل او در این فاکولته است که جنبش محصلان بعد از نطفه بندی سربلند میکند. حسن شرق که زمانی داوطلب سمت «سگ شکاری حضرت والا» بود و رویای بودن «مهتر طویله دربار شاهی» را در سر داشت، اینک می باید خدمتگزاری را در موضع جدید و در درون جنبش محصلان با تمثیل «سیاست بازی» عرضه نماید. او از بدو تبارز این «بازی» مانند گذشته در جستجوی سایه «قدرت حامی بود» تا «هم خُرما بدست آرد و هم ثواب». در جریان تماس با فعالین اتحادیه محصلین پی می برد که هم سردار شاه محمود خان صدراعظم و هم سردار محمد داوود خان وزیر دفاع در جنبش محصلین دخیل اند. او بنا بر انتساب خویش به وزارت دفاع، با حلقهات مرتبط با محمد داوود - که وزیر دفاع بود - در اتحادیه محصلین، نزدیک شده در نتیجه در خدمت و تحت حمایت محمد داوود قرار می گیرد. بعد از این بخاطر تثبیت شخصیت او درین جنبش و در میان محصلین، حرکات نمایشی او دایرکت و در نتیجه بحیث نماینده فاکولته طب وارد اتحادیه محصلین میگردد. او در اتحادیه محصلین در خطی قرار داشت که از نفوذ و تاثیر احزاب سیاسی (جمعیت وطن به رهبری میر غلام محمد غبار، ندای خلق به رهبری دوکتور رحیم محمودی و جمعیت ویش زلمیان) در داخل اتحادیه محصلان جلوگیری نماید. این موضعگیری او - که ملهم از دساتیر رسمی دولتی بود به اندازه رسوائی به بار آورد که حتی خود او بعد از سپری شدن سالها نتوانست آن را کتمان نماید. بنابراین در خاطرات خویش چنین اعتراف مینماید: «... اگر چه یک تعداد محصلین جداً مخالف مداخله احزاب و بهره برداری سیاسی آنها از اتحادیه محصلین بودند، ولی متأسفانه که تعداد آنها

خیلی کم و حتی این ها را متهم به جاسوسی حکومت نموده و تصور میکردند که اینها مانع فعالیت های اتحادیه میگردند. در اخیر عمر اتحادیه این جانب نیز به دسته مانع شدگان از مداخله جناح های سیاسی در امور اتحادیه محصلین بودم» (۵). موضعگیری ها و افشای هویت او در نزدیکی با محمد داوود که در آن وقت وزیر دفاع و بعد صدراعظم و مدافع نظام سلطنت بود، باعث آن میگردد که خود مینویسد: «اما پیروی و پخش عقاید شان [سردار محمد داوود] سبب گردید تا بهترین دوستان خود را که مخالف دولت بودند از دست بدهم و... از من روگردان و دلسرد و به صداقت مشکوک شوند، زیرا در روز هائیکه به سراغ موسی به خانه فرعون افتیده بودم نفرت و بدبینی مردم به مقابل دودمان سلطنتی به اوج خود رسیده بود. بناءً با سپری کردن بیست سال ریاضت سیاسی ۱۳۴۹ - ۱۳۳۰ دوباره میسر گردید تا اعتماد و طندوستان هم عقیده را به خود معطوف دارم، چنانچه صاحبمنصبان با دانش اردو به کودتای ۲۶ سرطان جهت سرنگونی سلطنت و تاسیس جمهوری مرا به همسنگری خویش می پذیرند» (۶).

با تاکید مجدد باید گفت که حسن شرق چون نمیتواند کرده های رسوای گذشته خویش را کتمان و یا انکار نماید، تلاش دارد تا آن کرده ها را با آمیزه های از حقیقت و دروغ، به اشکال پذیرا توجیه نماید. او این شیوه عوام فریبانه را در سرتاسر دو جلد از خاطرات خویش بکار گرفته است تا کراهت چهره تاریخی خود را، ملمع کاری نموده، آن را - به زعم خویش - مقبول جلوه داده باشد. بطور مثال: دست آویز های شرق در نقل قول فوق مبنی بر اینکه «به سراغ موسی به خانه فرعون افتیده» بود تا به واسطه این «موسی» سلطنت را «سرنگون» و جمهوریت را «تاسیس» نماید، نمیتواند صادقانه باشد، زیرا در آن موقع که او در خدمت محمد داوود قرار گرفت، نه تنها سردار محمد داوود مفکوره و طرح سرنگونی سلطنت و تاسیس جمهوریت را نداشت، بلکه مخالف آزادی های سیاسی منجمله مخالف فعالیت جمعیت وطن، ندای خلق و ویش زلمیان نیز بود. دوره صدارت ده ساله او خود مؤید تداوم این گرایش سیاسی است. خود حسن شرق نیز بالا تر از خدمت «حضرت والا»، طرح سیاسی مبنی بر «سرنگونی سلطنت» و «تاسیس جمهوری» را نداشت که گویا «موسی» را «با سپری کردن بیست سال ریاضت سیاسی»، «در خانه فرعون» به هدف سرنگونی «فرعون» تربیه نموده باشد.

نگارنده در حالیکه به رئیس جمهور محمد داوود به عنوان یک شخصیت ملی و وطنپرست معتقد هستم، علل سقوط سلطنت و تاسیس جمهوریت را در همان موقع (سرطان ۱۳۵۲) در فکتور های فراتر از اراده محمد داوود میدانم که او بنابر برخی ملحوظات در راستای آن فکتور ها به عمل وادار گردید.

انکشافات بعدی اوضاع به وضاحت نشان میدهند که دوکتور محمد حسن شرق بعد از نزدیکی با سردار محمد داوود و ابراز مبالغه آمیز وفاداری نسبت به او، اعتمادش را نسبت بخود جلب و در خدمت او قرار میگیرد و یکی از همکاران نزدیک و مورد اعتماد ایشان در زمانی میگردد که مسوولیت صدارت را بعهده داشتند. رویداد های بعدی مؤید آنست که دوکتور شرق در کنار کار با محمد داوود در هنگام صدارت او، وفاداری خویش را نیز به او حفظ نه نموده یک بار دیگر «حضرت ولای» خویش را تبدیل و سایه «حامی» دیگری را بر سر می پذیرد و خود را چون وسیله «شکار»، در خدمت این حامی قرار میدهد. سرنگونی سلطنت را می باید از موضع این «حضرت والا» به تدقیق نشست:

سقوط سلطنت، سقوط نظام جمهوری تحت ذعامت سردار محمد داوود و کودتای نظامی ۲۶ حمل ۱۳۷۱ به هدف ناکام ساختن پلان صلح پنج فقره یی سازمان ملل متحد و پیش زمینه های هریک از آنان، باوجود اختلاف در زمان تحقق؛ با وجود اختلاف در ماهیت سیاسی نظام های محکوم به سقوط و مؤظف به سعود؛ با وجود اختلاف در مختصات سیاسی - عقیدوی نیروها و شخصیت های شاخص ذیدخل داخلی در این رویداد ها، یک وجه مشترک عمده را دارا اند. نگارنده بدون آنکه قصد دفاع و یا نکوهش نظام ها، نیروها و یا شخصیت های شاخص محکوم به سقوط و یا مؤظف به سعود در قبال این رویدادها را داشته باشم، میخوامم با توضیح این وجه مشترک در مقاطع تحقق رویداد های مذکور، نقش دوکتور محمد حسن شرق را که در کدام استقامت بکار گرفته شده اند، بر بنیاد **مواضع و عملکرد** خودش در همان مقاطع زمانی، مشخص سازم؛ نقشی را که هم اکنون نیز این «شتر دزد» رسوای تاریخ، توأم با تلاش «خَم، خَم رفتن» اجرا مینماید.

بعد از جنگ عمومی دوم و تشکیل دانه سرطانی ئی در منطقه و در همسایگی افغانستان، بنام «پاکستان»، که با انتقال سرزمین های غضب شده افغانی به این نوزاد نامشروع استعمار انگلیس، همراه بود و به تشنج دوامدار در منطقه

زمینه میداد، سلطنت افغانستان علی الرغم تلاش زیاد نتوانست همکاریهای نظامی غرب منجمله ایالات متحده امریکا را در رقابت با پاکستان و ایران - که با هردو کشور اختلافات مرزی داشت - جلب نماید، بنابراین برخلاف طبیعت خویش، جهت جلب کمک های نظامی به اتحاد شوروی مراجعه مینماید. اتکای اجباری حد اکثر سلطنت بر اتحاد شوروی در امر پیشبرد پروژه های اقتصادی، نظامی و تربیت کادرها، بخصوص در زمینه تجهیز اردوی افغانستان با وسایل حربی و تربیت کادر افسری آن، در نخستین سالهای زمان صدارت سردار محمد داوود آغاز و طی مدت ده ساله صدارت شان، عرصه های بزرگ اقتصادی، نظامی و تربیت کادرهای دولتی را تحت پوشش خویش قرار میدهد. این وضع زمینه های نفوذ اتحاد شوروی را با دست باز در ساختارهای سیاسی و نظامی افغانستان مساعد میسازد و با اتکا به این نفوذ و کسب امتیازات بیشتر و بیشتر از سلطنت، مواضع خویش را در استقامت حفظ منافع شان در افغانستان، تا سرحدی تحکیم میبخشد که در تداوم آن، وضع به آنجا میکشد که در برابر چشمان باز سلطنت، ارگانهای اپراتیوی نظامی اتحاد شوروی، در درون اردوی افغانستان، سازمان نظامی - سیاسی مطلوب شان را هسته گذاری نمایند. سلیم هاریسون با استناد از صفحات ۱۵۹ - ۱۶۹ اثر روسی «تاریخ قوای مسلح افغانستان ۱۷۴۷ - ۱۹۷۷؛ نشر شده از جانب موسسه انتشارات شرقی؛ مسکو؛ چاپ ۱۹۸۵» در زمینه چنین مینویسد: «دستگاه استخبارات نظامی اتحاد شوروی، در حالیکه چشم به آینده دوخته بود، افسران تربیت یافته را در سپتامبر ۱۹۶۴ تشویق نمود که سازمان انقلابی مخفی قوای مسلح را تشکیل دهند» (۶). همچنان جنرال الکساندر لیاخفسکی یکی از افسران بلند پایه اتحاد شوروی چنین مینویسد: «دوشادوش ح.د.خ. سازمان زیر زمینی مستقلی به نام جبهه کمونست های افغانستان (... به رهبری سرهنگ عبدالقادر ایجاد گردید) نقش سازنده را در کار با افسران ارتش بازی کرد. اعضای این سازمان نقش مهمی را در سرنگونی پادشاه افغانستان بازی کرده بودند.» (۷)

مؤجه نیست که اعضای این سازمان بصورت کل مورد اتهام قرار گیرند، زیرا آنها با اعتقاد به آرمانهای مطروحه این سازمان، به مبارزه مشترک جهت تحقق این آرمانها مصمم بودند. اما اینکه سازمانهای استخباراتی اتحاد شوروی در خفا و به کمک گماشتگان خویش در کادر رهبری این سازمان و سایر ساختار سیاسی کشور، تحت پوشش این آرمانها، کدام اهدافی را در استقامت حفظ منافع خویش تعقیب مینمودند، می باید بر ملا گردد. زیرا این گماشتگان در پروسه تحقق رویداد های مورد بحث، برخلاف منافع ملی کشور خویش، در دفاع از منافع اتحاد شوروی قرار گرفتند و حتی هم اکنون نیز برخی از آنها در استقامت حفظ منافع فدراتیف روسیه عمل مینمایند. اینک بادر نظر داشت همین مشخصه (بنابر اختصاص مسئله مورد بحث، با صرف نظر از سایر فکتور های دخیل در وقوع رویداد های مذکور)، پیرامون چگونگی شکل گیری و تحقق این رویداد ها و عملکرد دوکتور محمد حسن شرق در قبال آنها، تدقیق مینمائیم.

#### ۱ - سقوط سلطنت، علل و پیش زمینه های آن :

اتحاد شوروی با تحکیم مواضع خویش در افغانستان، بنابر موقعیت حساس جغرافیایی - سیاسی کشور ما، آن را جزء ساحه منافع حیاتی خویش تصور نموده و در جهت حفظ چنین موقف آن، تلاش داشت. هر زمانیکه این مسئله را مواجه به تهدید میدید، نمیتوانست از عکس العمل جنون آمیز، خود داری کند. سلطنت افغانستان طی سالهای اخیر حیات خویش و بخصوص بعد از توفیق محمد موسی شفیق بحیث صدراعظم به مانورهای مستقلانه مبادرت ورزید که اتحاد شوروی در تداوم و تعمیق آن منافع خویش را درین سرزمین استراتژیک مواجه به خطر میدید. به همین علت است که سید محمد قاسم رشتیا یکی از وزیران دوران سلطنت، به رادیو بی.بی.سی میگوید:

«در آخر [حکومت] موسی شفیق بعضی حرکات براه افتاده بود که اگر آنها پیشرفت میکرد و دوام میکرد شاید وضعیت افغانستان از آن حالت میبرآمد، اینجا هم دستان خارجی و هم دستان داخلی کار کرد. [اما] اینها متوجه بودند و نگذاشتند که همین ورق بگردد، پیش از اینکه ورق بگردد، آنها خود همان اساس را از بین بردند.» (۸)

سیدمحمد قاسم رشتیا با بکار برد مفاهیم چون براه افتادن «بعضی حرکات»، برآمدن «وضعیت افغانستان» از آن «حالت»، «گشتن ورق» و سرانجام با تذکار کارکرد «دستان خارجی و هم دستان داخلی» خواسته مطالب زیادی را افاده نمایند. منجمله و با در نظر داشت استقامت مطلوب ما درین بحث، ظاهر ظنین چنین مینویسد: «برنامه محمد موسی شفیق در داخل متوجه اعاده نظم و در خارج متوجه ایجاد تعادل در مناسبات با شوروی و غرب بود و برای این کار توجه خود را به جلب کمک های ایران و کشورهای عربی معطوف کرد.»

محمد موسی شفیق کار خود را از رفع اختلافات با ایران در زمینه تقسیم آب رودخانه هیرمند آغاز کرد و درین مورد در سال ۱۹۷۲ معاهده تقسیم آب هیرمند را با امیر عباس هویدا نخست وزیر وقت ایران به امضا رسانید ... معاهده تقسیم آب هیرمند بیشتر منافع افغانستان را دربر داشت و این امتیازی بود که دولت ایران با درک نیازمندی های افغانستان از یک سو و تمایل خود ایران برای مقابله با نفوذ شوروی در منطقه ، به افغانستان میداد.» (۹)

اتحاد شوروی نمیخواست از مواضع تحکیم شده خویش در افغانستان به نفع «ایجاد تعادل» در مناسبات افغانستان با «شوروی و غرب» عقب نشینی کند و «نگذاشتند که همین ورق بگردد و پیش از اینکه ورق بگردد آنها خود همان اساس [(سلطنت)] را از بین بردند». چگونه ؟

سردار محمد داوود که دارای افکار و اندیشه های ترقیخواهانه ملی بود در مبارزه قدرت در درون سلطنت، عقب زده شد و پیوسته فضای سیاسی پیرامون آن تا سطح تحدید گردید که مطابق به قانون اساسی جدید کشور نتواند نقش سیاسی مهمی ایفا نماید . چنین برخورد که با تحریکات و رقابت های نا سالم برخی از اعضای خاندان سلطنتی نسبت به محمد داوود همراه بود، او را در ضدیت با این رقبا و جهت دور افگندن شان از سریر قدرت بر می انگیزد. در تداوم و تشدید چنین فضایی اقدامات مبنی بر «ایجاد تعادل در مناسبات [افغانستان] با شوروی و غرب» از جانب سلطنت و به وسیله محمد موسی شفیق، آغاز میگردد. مبتنی بر حقایق فوق است که سید طیب جواد محقق در زمینه مسایل تاریخی و اجتماعی افغانستان به رادیو بی . بی .سی چنین میگویند : «... تحقیقاتیکه در سالهای اخیر صورت گرفته، نشان میدهد که مسکو از طریق سازمان استخباراتی نظامی شوروی یا اداره اطلاعات ارتش، که به مخفف لاتین آن یعنی جی . آر . یو معروف است، نقش مؤثری را در کودتای ۱۹۷۲ داوود خان داشته است . جی . آر . یو زمینه این را فراهم ساخت تا یک تعداد قابل توجه افسرانی که در موفقیت کودتا نقش اساسی داشتند، در کنار داوود خان قرار گیرند. اکثر این افسران جزء سازمانی به نام سازمان انقلابی قوای مسلح بودند که در سال ۱۹۶۴ زیر نظر جی . آر . یو تشکیل شده بود . همین سازمان در موفقیت کودتای داوود خان نقش اساسی داشت» (۱۰).

حقایق مؤید آنست که در کنار سایر نظامیان، اکثرآ چهره های شاخص و فعالین همین سازمان بودند که طی ماهای اخیر سلطنت به دور محمد داوود جازده شدند و همین نظامیان در آخرین روزهای عمر سلطنت و در آستانه کودتای سرطان ۱۳۵۲، محمد داوود را تحت فشار قرار دادند تا در همان مقطع زمانی (قبل از اینکه به گفته سید قاسم رشتیا «ورق بگردد») اقدام به کودتا نماید. اکنون حسن شرق نه از حقیقت این مسئله، بلکه با شاهد گرفتن مرده ها و یک زنده مثل خویش، از «دو دله شدن» محمد داوود در مورد اقدام به کودتا حرف میزند. این مسئله (تحت فشار قرار دادن محمد داوود جهت اقدام به کودتا در همین مقطع و پذیرفتن مسوولیت رهبری آن) را هم چهره «شناخته» شده نظامی - سیاسی عبدالحمید محتاط و هم با توجیهاتی حسن شرق نیز تائید نموده اند. حسن شرق خود درین زمینه می نویسد که داوود خان را چگونه تهدید و به تصمیم در مورد اقدام به کودتا و دار ساخته است، او به محمد داوود گفته بود : « درین مرحله حساس نمی شود تصمیم رفقا را نادیده گرفت و فیصله آنها را رد کرد . زیرا اگر حادثه بدی اتفاق افتد ، آنها شما را مسوول میدانند.» (۱۱)

اقدام به کودتا که با نام محمد داوود و رهبری او وجاهت یافت، در کمترین زمان و بدون تلفات پیروز، سلطنت سرنگون و نظام جمهوری اعلان گردید . بی مناسبت با حقایق فوق نیست که دوکتور محمد حسن شرق - چنانچه درسطور فوق خواندیم - در چنین حالتی از «تصمیم و اراده رفقا» و از «همسنگری»، «صاحب منصبان با دانش اردو به کودتای ۲۶ سرطان جهت سرنگونی سلطنت و تاسیس جمهوریت»، حرف میزند. زیرا انکشافات بعد از پیروزی کودتا، نه تنها ماهیت این «رفقا» و «همسنگران» محمد حسن شرق ، بلکه ماهیت خود ش را که شخصیت دوم نظام تلقی میشد، نیز در خط تقابل با گرایش های جدیدی که رئیس جمهور محمد داوود تبارز داد ، با وضاحت تمام برملا میسازد.

۲ - سقوط جمهوریت محمد داوود ، علل و پیش زمینه های آن :

دوكتور محمد حسن شرق چنانچه به حكم «وظیفه» ، قبل از کودتای 26 سرطان 1352 تلاش داشت سردار محمد داوود را جهت نزدیکی با رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان (هر دو جناح آن) تشویق و پیوسته ملاقات های رهبران مذکور را با محمد داوود خان، تنظیم نماید، بعد از کودتای مذکور نیز درین راستا عمل مینماید. این او بود که در اولین روزهای بعد از کودتا در غیاب محمد داوود به رهبری جناح پرچم ح.د.خ.ا مراجعه و از آنها میخواهد تا متن بیانیۀ «خطاب به مردم افغانستان» را تهیه نمایند، که می باید این بیانیۀ از طرف محمد داوود بمثابة مثنی سیاسی جمهوری نو بنیاد ارائه گردد. غلام دستگیر پنجشیری درین مورد مینویسد: «بیانیۀ خطاب به مردم سردار محمد داوود، همان اصول مرامی ح.د.خ.ا بوده است که متناسب به شرایط جدید، به احتمال قریب به یقین توسط رهبری فرکسیون پرچم با تجدید نظر ضروری در شیوۀ نگارش آن تنظیم شده ، از طریق داکتر حسن شرق در اختیار محمد داوود قرار گرفته بود» (۱۲). دوكتور صالح محمد زیری نیز در زمینه مینویسد: «... دوی (( پرچمیان)) افتخار کاوه چه په جمهوری انقلاب کی بی فعاله برخه اخستی ده او د داوود خان «خطاب به مردم» بیانیۀ هم دوی تنظیم کری ده .» (۱۳). سلطانعلی کشتمند این شک و تردید را که زیری و پنجشیری تبارز داده اند، نقطه پایان گذاشته بطور قاطع مینویسند: «... رهبری حزب [دموکراتیک خلق افغانستان جناح پرچم] به تقاضای همکاران نزدیک محمد داوود ، در امر تهیه متن «خطاب به مردم افغانستان» کمک نمود .

محمد داوود در تحت تاثیر گرایشهای ترقیخواهانه همکاران جوان کودتایی خویش ... برنامه خطاب به مردم افغانستان را که بوسیله پرچمی ها تهیه شده بود، پذیرفت.» (۱۴)

افزون بر آن محترم کشتمند مینویسند: «در ارتباط به روابط حزب با گردانندگان رژیم جمهوری باید متذکر شد که : از گذشته ها، میان دوكتور محمد حسن شرق و یک حلقه هواخواه پرچمی ها روابط نزدیک دوستانه وجود داشت . این حلقه متشکل بود از: غلام جیلانی باختری، شاه محمد دوست ... دوكتور شرق پس از کودتا مناسبات خود را با حلقه متذکره نزدیکتر و محکمتر ساخت.» (15). محترم کشتمند با شناخت دقیق از این «حلقه» و افادۀ مناسبات «نزدیکتر و محکمتر»، خواسته پیام افاده شده ئی را توأم با زهر چشمی، به حسن شرق، این رقیب سیاسی دیروزی خویش برساند.

بنابر چنین گرایش، کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ با سرنگونی نظام شاهی، نه تنها تلاش سلطنت بخاطر «مقابله با نفوذ شوروی» و «ایجاد تعادل در مناسبات با شوروی و غرب» را که به وسیله حکومت محمد موسی شفیق آغاز گردیده بود ، متوقف ساخت، بلکه به وسیله حسن شرق و حلقه مورد حمایت او (به گفته خودش «اکثریت پیروان کودتا»)، زمینه های تحکیم و تعمیق هرچه بیشتر نفوذ شوروی را تا سرحدی مساعد ساخت که انکشافات ناشی از آن، منافع ملی را تهدید و رئیس جمهور محمد داوود را به تشویش انداخته و در نهایت به عکس العمل واداشت. بدین منظور محمد داوود راه مقابله با این نفوذ را از طریق جستجوی متحدین جدید سیاسی در پیش گرفت و جهت جلب کمک های این متحدین به کشورهای لیبی، کویت، عربستان سعودی ، مصر، یوگوسلاویا، هند، پاکستان و ایران سفر نمود. طی این سفر ها تلاش بعمل آورد تا مناسبات کشور را با پاکستان عادی و با عربستان سعودی و ایران نزدیکتر سازند. تلاش های محمد داوود در موارد فوق یک بار دیگر وضعیت مشابه را در رهبری اتحاد شوروی ایجاد کرد که تلاش های حکومت محمد موسی شفیق در آستانه سقوط سلطنت ، باعث ایجاد آن گردیده بود، وضعیتی را که رهبری شوروی نتوانسته بود آنرا تحمل کند. به همین علت است که ولادمیر باسوف؛ کارشناس در کمیته مرکزی حزب کمونسنت اتحاد شوروی سابق، به رادیو بی بی سی میگویند: «زمانیکه داوود در جستجوی راه دیگری برآمد و خواست از اتحاد شوروی فاصله بگیرد. در آن زمان این حرکت او، ما را نگران ساخت. بخاطر دارم که الکساندر پوزانوف سفیر شوروی در افغانستان با عده یی دیگری از دیپلمات ها ناراحت بودند . مخصوصاً زمانی که داوود به کشورهای عربی سفر کرد و قراردادهایی را با ایران در سال ۱۹۷۵ عقد نمود، این نگرانی را بیشتر ساخت. ... البته شواهد زیادی موجود است که سازمانهای امنیتی شوروی مخصوصاً کی . جی . بی در باره اقدامات بعدی داوود نگران بود.» (۱۶)

وضعیت بوجود آمده و انکشاف بعدی آن ، در کادر رهبری دولت جمهوری دو گرایش مشهود را بوجود آورد :

اول - جانبداری از حفظ ، تحکیم و تقویت مناسبات کشور با اتحاد شوروی، با رجحان منافع این ابر قدرت بر منافع ملی افغانستان . بنابراین صرف نظر نمودن از نزدیکی با کشور های مخالف اتحاد شوروی و در نتیجه صرف نظر کردن از کمک های اقتصادی آنان .

حسن شرق نیروی متعهد به این گرایش را در حاکمیت نه با این مشخصه، بلکه بخاطر توجیه عملکرد خویش بنام «جمهوری خواهان» و «اکثریت پیروان کودتا» میخواند.

دوم - جانبداری از انکشاف مناسبات با تمام کشورها و استفاده از کمکهای اقتصادی آنان با در نظر داشت منافع ملی.

دوکتور شرق طرفداران این گرایش را نیز نه با این مشخصه، بلکه باز هم بخاطر توجیه موضعگیری های خویش در مخالفت با آنها، ایشان را بنام «هیئت رهبری حزب انقلاب ملی» و «طرفداران سلطنت» یاد مینماید.

سردار محمد داوود به مرور زمان با درک ماهیت گرایش اول، بعد از نوسانات در موضع رهبری گرایش دوم قرار گرفت، در حالیکه دوکتور محمد حسن شرق که شخصیت دوم نظام بود، نتوانست از تعهد به موضع اول بریده در کنار محمد داوود قرار گیرد، بنابر آن در تقابل با محمد داوود، او گرایش اولی را رهبری کرد. به همین علت علی الرغم تظاهر کنونی دروغین وفاداری حسن شرق به محمد داوود و خویش را هم فکر و هم عقیده با ایشان جلوه دادن، در آن موقع او عملاً در ضدیت با محمد داوود قرار گرفت. عملکرد شرق در آینده و سرانجام در همکاری با دشمنان محمد داوود و طرفداران گرایش اول، در همین حقیقت نهفته است.

این خود حسن شرق است که با نکوهش محمد داوود و توجیه موضعگیری خود در آن موقع، چنین مینویسند: «... این قابل درک بود که اتکای محمد داوود به حزب انقلاب ملی و نادیده گرفتن اکثریت پیروان کودتا، پایه های معنوی محمد داوود را از میان پیروان او برمیچیند و اعتماد مردم را از او میکاهد» (۱۷). همچنان او در دفاع از گرایشی که آن را در درون حاکمیت و در تقابل با محمد داوود رهبری میکرد، چنین مینویسند: «محمد داوود در باره آنهائیکه مورد اعتماد هیئت رهبری حزب انقلاب ملی نبودند با نظر موافق نمی نگرستند. از همین طرز دید محمد داوود، طرفداران و نزدیکان اعضای حزب انقلاب ملی استفاده اعظمی نموده و آن را تا سرحد مخالفت با اتحاد شوروی که نقض واضح سیاست بیطرفی افغانستان بود قرار میدادند» (۱۸). او باز هم چنین مینویسد: «نفوذ وحید عبدالله در حزب [انقلاب ملی] و جهت دادن مبارزات شخصی را به ضد ابر قدرت شوروی وضع سیاسی را نارام و سیاست بیطرفی افغانستان را خدشه دار و آنچه را که مردم افغانستان هرگز آرزو نداشتند، به آن مواجه نموده بود» (۱۹). نقل قول های فوق مؤید آنست که حسن شرق انحصار برتری وابستگی اقتصادی و نظامی افغانستان به اتحاد شوروی، که نفوذ گسترده تر این ابر قدرت جهانی را در ساختار های سیاسی، نظامی و اقتصادی کشور زمینه میداد، با ملمع فریب و دروغ، «سیاست بیطرفی افغانستان» خوانده و آنرا «آرزوی مردم افغانستان» جامیزند.

بنابر قرار داشتن دوکتور محمد حسن شرق در خط دفاع از منافع اتحاد شوروی، او در تداوم انکشافات فوق، بخاطر بدنام ساختن تاریخی محمد داوود، از یک طرف میخواهد بادیده درایی بزرگترین افتخار تاریخی او (جمهوریت خواهی) را از ایشان بزد و از طرف دیگر ایشان را خلاف واقعیت و با توسل به دروغ، در بُعد داخلی به طرفداری از «شاه» و تلاش برای «استقرار مجدد رژیم پادشاهی» و در بُعد خارجی به طرفداری از «جانب داران خارجی شاه» متهم سازد و خویش را نه مدافع منافع اتحاد شوروی بلکه «جمهوری خواه» جابزند. او مینویسد: «جمهوری خواهان ... که از کشاله شدن و بی ثمر بودن سلطنت و عقب نگهداشتن کشور شان بجان رسیده بودند کودتا کردند، ولی دو عنصر مؤثر و توانمند دیگر یکی تجدید روابط و عواطف بین خاندان شاهی و رهبر کودتا و دوم طرفداران خارجی سلطنت را نا دیده میگیرند» (۲۰). او بارها رئیس جمهور محمد داوود را در استقامت های فوق مورد نکوهش قرار داده و مواضع مخالف خویش را در تقابل با او توجیه مینماید. اینک چند نمونه آن را مرور مینمائیم:

- «تجربید محمد داوود از مؤسسين و بنیان گذاران جمهوریت و پیوند شان به افسران و مامورین عالی رتبه دوران شاهی، بسیاری را به بقای جمهوریت به شک و تردید انداخته بود.» (۲۱)

- «متأسفانه توجه و اعتماد محمد داوود هم درین موقع به دوست داران شاه معطوف شده بود تا به کمیته مرکزی جمهوریت.» (۲۲)

- «رہبر کودتا ... درخواست رفقای خود را در طرد مامورین عالیرتبہ نظام گذشتہ خصوصاً در اردو برای کسب رضایت محمد ظاهرشاه نادیدہ میگیرند.» (۲۳)

- «بدون اینکه [محمد داوود] رفقای خود را بہ جریان وقایع گذاشتہ باشند توسعہ روابط با حکومت های فوق [پاکستان و ایران] و جلب دوستی شاه سابق را بہ تصور حفظ منافع ملی ارجحیت میدهند و ماہانہ نزدیک بہ بیست ہزار دلار نقد با قیمت حاصلات املاک و مفاد پول ذخیرہ شاه را در بانک بہ وی تقدیم میداشت.» (۲۴)

- «شاهان کهنہ کار [شاه سابق افغانستان و شاه ایران] و جانب داران خارجی شان، وی [محمد داوود] را اغفال ... کردہ میرفتند. چنانچہ شاه ایران برای پردہ کشیدن بہ خواستہ هایش (سقوط جمہوریت) اوشان را برای یک بازدید دوستانہ بہ ایران دعوت میکنند و حین سفر شان بہ ایران جہت تحکیم روابط دوجانبہ قرضہ بیش از دو میلیارد دالر را بہ وی وعدہ میدهند.» (۲۵)

دوکتور حسن شرق در زمینہ نکوہش رئیس جمہور محمد داوود تا اندازہ بیش میرود کہ با استناد بہ این نوشتہ امیر اسد اللہ علم وزیر دربار شاہی ایران - کہ گویا نقل قولی از استاد خلیل اللہ خلیلی است - اتکا می نماید. اسد اللہ علم نوشتہ است: استاد خلیل اللہ خلیلی «گفت چہ بسا سردار داوود خان ہم در باطن خود بی میل نباشد کہ در افغانستان وضع دگرگون شود و رژیم پادشاہی در آن مجدداً مستقر شود، زیرا او ندانستہ پا در راہی گذاشتہ کہ مشکل بزرگ برای خود و میهن بہ بار آوردہ است. [استاد خلیل اللہ خلیلی] گفت این مطلب را صریحاً موقعی کہ داوود بہ بغداد آمدہ بود بہ او گفتہ است.» (۲۶)

تداوم تقابل میان دو گرایش فوق الذکر در حلقہ رہبری نظام، باعث آن گردید کہ رئیس جمہور محمد داوود بخاطر تضعیف گرایش اول، در رہبری دولت دست بہ تصفیہ بزنند. بہ علتی ہم اقدامات بخاطر این تصفیہ تسریع گردید کہ حسین داوودی سفیر ایران طی سالهای ۱۹۷۴ - ۱۹۷۹ درین مورد بہ بی.بی.سی میگویند: «... یک مطلب مهم این بود کہ در دولت سردار داوود خان البتہ یک عدہ وزرای بودند کہ اینها تمایلات چپی داشتند و تمام مذاکرات را منعکس میکردند بہ روسها. اینکہ با ما ہر مذاکرہ میشد، روسها ہم در جریان بودند ... هدف خود داوود این بود کہ کاری ایشان بکنند کہ حربہ را از دست کمونیست ها بگیرند.» (۲۷)

در رابطہ بہ پروسہ تصفیہ فوق، ظاہر طنین چنین مینویسند: «محمد داوود در اواسط سال ۱۹۷۵ ... ظاہراً گام نہایی را برای تصفیہ عناصر چپ از کابینہ برداشت. در جریان اولین تصفیہ ارتش از وجود عناصر چپ، حدود ۲۰۰ تن از افسران تحصیل کردہ شوروی مناصب شانرا از دست دادند. در ماہ اکتوبر سال ۱۹۷۵، محمد داوود چہل افسر چپ دیگر را نیز از مقامهای شان برکنار ساخت.» (۲۸)

دوکتور حسن شرق این تصفیہ را حتی موقع نوشتن خاطرات خویش چنین نکوہش مینماید: «بعد از ۲۶ سرطان، جمہوری خواہان بہ سہ جناح متشکل مخالف؛ اخوانی ها، چپی ها، و هواخواہان سلطنت مواجہ میشوند. ... رہبر کودتا [محمد داوود] ترجیح میدهند تا مؤقتاً با جبهہ سوم (بقیای رژیم شاہی) دوستی و ہمکاری را توسعہ بخشند. از آنرو رئیس جمہور بی توجہ بہ رفقاییش بہ اشخاصی در حزب انقلاب ملی متکی می شوند کہ ایمان مبارزہ برای سعادت مردم ... سالہا پیش در ضمیر شان مردہ بود.

از جانب دیگر با از ہم پاشاندن کمیٹہ مرکزی جمہوریت و کنار گذاشتن پاچاگل وفادار، عبدالحمید محتاط، فیض محمد، ضیای مجید، یوسف خان و مولاداد اعضای مؤثر کمیٹہ مرکزی در اردو، ارتباط کودتا کنندگان با رہبر کودتا برہم میخورد و حلقہ های وصل میان رده های بالا و پائین در اردو از ہم گسیختہ می شود.

بناءً بہ روزهای اخیر جمہوریت، محمد داوود بہ تختی تکیہ داشتند کہ جانبداران شاه بازوہایش را بریدہ و پاهایش را یکی پی دیگری می دزدیدند» (۲۹). او با «تجاهل عارفانہ» حتی جنرال عبدالقادر را، با آن ہمہ اسناد وابستگی شان بمثابہ رہبر سازمان انقلابی مخفی قوای مسلح، کہ نقش قاطع را در سرنگونی جمہوری محمد داوود نیز ایفا نمود، برائت دادہ برطرفی اش را نہ ناشی از آن، بلکہ او را از زمرہ «سرخورده های وحید عبداللہ» و در نتیجہ قربانی «بی توجہی رہبر کودتا» میدانند و در زمینہ مینویسد: «بعد از حادثہ ثور روزی از عبدالقادر مشہور بہ قادرخان پرسیدم



چرا از ما بریدی...؟ گفت راست را میپرسی؟ از بی توجهی رهبر کودتا... گفتم چی میگویی؟ گفت حقیقت را. سپس ادامه داده، گفت: طوریکه اطلاع دارید من در حلقه دوم رفقا بودم و برای بار اول پس از اینکه به قومندانی قوای هوایی مقرر شدم به حضور رهبر مشرف می شوم و به اجازه اوشان هفته وار کارهای قومندانی را جهت اخذ اجازت خدمت شان میبرم. ولی از صحبت های شان روز بروز بدون اینکه چیزی درک کنم و یا چیزی برایم گفته باشند، کاسته شده میرفت تا اینکه: روزی بعد از صرف نان چاشت با چند تن از همکارانم به اتاق نان نشسته بودیم که ضابط امر آمده گفت: دگر جنرال موسی خان آمده و میخواهند شما را تنها ملاقات کنند. تا برون دروازه به استقبال شان رفته و زمانی که با وی تنها شدم، فرمان رهبر را برایم داد که در آن بدون اینکه از من تذکری داده شده باشد نوشته بود دگر جنرال موسی خان را بحیث قومندان قوای هوایی مقرر نمودم. به ایشان وظیفه جدید را تبریک و از اتاق کار خارج شدم. خلاف انتظار متوجه می شوم که چند ضابط ناشناخته به دروازه اتاق پهره میدهند. از خود پرسیدم آیا طرفداران شاه کودتا کرده و فرمان تقرر موسی خان ساختگی است؟ زیرا موسی خان از طرفداران شاه بود. «(۳۰)»

بنابر علل فوق، فضای ایجاد شده بسوی تلاش به کودتا علیه داوود، انکشاف مینماید. درین زمینه خود دوکتور حسن شرق، اگر چه با دلیل تراشی، چنین اعتراف مینمایند؛ محمد داوود: «به بالا کشیدن سید وحید عبدالله بحیث معاون دوم صدراعظم و عبدالقدیر بحیث وزیر داخله بدون مشوره و یا لاقبل به جریان گذاشتن کمیته مرکزی جمهوریت، دلسردی و بی علاقگی پیروان جوان خود را سبب گردیدند و کار تعداد از وزارت خانه ها را به سید عبدالله تقویض و متباقی را شخصاً بدوش می گیرند» (به ملحوظ حقایق توضیح شده، صلاحیت های کاری حسن شرق سلب میگردد - ودان) از آنرو بعد از اینکه بحیث معاون اول صدراعظم از خزان ۱۳۵۴ در صدارت باقی مانده بودم، تعداد زیادی از شاملین کودتا که از بی توجهی محمد داوود به نظریات و فیصله های کمیته مرکزی دلگیر شده بودند با علاقمندی و حسن نظر خود بامن افزودند و مرا تشویق و تحریک مینمودند تا مقابل گروه یاد شده مبارزه نمایم. «(۳۱)»

این گرایش صرفاً در محدوده حلقه های افغانی مطرح نه، بلکه ریشه در آن «نگرانی» داشت که بنابه گفته ولادمیر باسوف «سازمانهای امنیتی شوروی مخصوصاً کی. جی. بی» در مورد اقدامات محمد داوود مبنی بر «فاصله گرفتن از شوروی» ایجاد نموده بود. درین زمینه این اعتراف خود حسن شرق جالب است که با تاکید ظاهری و دروغین رعایت «احتیاط و احترام» خویش نسبت به محمد داوود، چنین مینویسد: «به هر صورت تشویق و پشتیبانی بسیاری از کودتاچیان از من و مخالفت آنها با حزب انقلاب ملی، این ذهنیت را تقویه بخشیده بود که بحد محمد داوود کودتائی در حال تکوین است و شاید تکرار این گفته ها باعث تشویش محمد داوود شده باشد... آوازه مخالفت بنده با محمد داوود از حلقه های داخلی به مطبوعات خارجی راه یافته بود.»

شاید بروی همین اصل و کناره گیری اینجانب از دسته مخالفین شوروی بوده باشد که به حوت ۱۳۵۴ در اثنای ملاقات به جلالتماب پوزانوف سفیر اتحاد شوروی در قصر صدارت آقای ایرشف مستشار سفارت که باوی جهت ترجمانی آمده بودند، بمن پیشنهاد کردند که: تعدادی از صاحب منصبان اردو و شخصیت های سیاسی که با سیاست و روابط نیک میان دوکشور علاقه خاص دارند در صورت تمایل شما سفارت شوروی حاضر است آنها را به شما معرفی نمایند تا به مشوره شما مبارزه کنند.

به جواب او گفتم از اعتماد و حسن نظر شما نهایت ممنونم «(۳۲)».

اگر چه آقای حسن شرق به تعقیب اعتراف به حقیقت فوق، دروغی را نیز با آن می آمیزد که گویا این موضوع را به داوود خان گفته بود. ولی، هم عملکرد گذشته حسن شرق در راستای دفاع از منافع شوروی و هم واقعیت های بعدی تاریخی، بر جبین دروغگو مهر باطل میکوبد:

- اگر سفیر و سایر مقامات شوروی - که سفیر می باید به هدایت آنها به چنین امر مهمی مبادرت نموده باشد - بر آقای شرق «اعتماد خاص» نمیداشتند؛ نخست: چنین مسئله مهمی را با او مطرح نمیکردند و دوم: با معرفی «صاحب منصبان اردو و شخصیت های سیاسی» مذکور به حسن شرق، آنان را که نیروی با اهمیتی در استقامت حفظ منافع شوروی بودند، به خطر مواجه نمیکردند. بنابراین مطرح کردن چنین امر مهم با حسن شرق، آنهم به وسیله سفیر شوروی در کابل، جز مؤید اعتماد قوی مقامات شوروی بر حسن شرق، چیز دیگری بوده نمیتواند.

- اگر این دروغ را برای یک لحظه قبول نمایم که حسن شرق موضوع را با محمد داوود در میان گذاشته باشد . یک : درین صورت عقل سلیم حکم میکند که رئیس جمهور مفید میدانست، چنین لست مهمی را بوسیله دوکتور شرق از دست بلند پایه ترین مقام سفارت شوروی در کابل، بمثابه سند انکارناپذیر مداخله روسها در امور داخلی افغانستان، بدست بیاورد. که چنین نشده بود. دوم: با این کار، حسن شرق میتوانست اعتماد مجدد رئیس جمهور را بدست آورده بمثابه همزم او در کنارش باقی بماند. در حالیکه انگشاف بعدی اوضاع نشان داد که فضای عدم اعتماد نسبت به او به اندازه گسترش یافت و تعمیق گردید که محمد داوود وجود شکلی او را بحیث معاون اول بی صلاحیت صدراعظم در کنار خویش و حضورش را در افغانستان نیز تحمل نموده نتوانست ، بلکه او را در ثور ۱۳۵۶ خورشیدی از کشور خارج و به عنوان سفیر به جاپان مقرر کرد . آقای عبدالحمید مبارز که از سالهای جوانی با دوکتور محمد حسن شرق شناخت دارد، درین زمینه مینویسد : «حسن شرق با روسها رابطه داشته و داوود خان به علت همین رابطه با آنکه شرق مدت ۲۵ سال در خدمت وی بوده وی را از کابینه خارج ساخته است» (۳۳). حسن شرق خود نیز، اعتراف مینماید که نخواست «دوستی دوستان» خود را بخاطر «حفظ قدرت» ، «زیر پا» نماید. او در زمینه بعد از برشمردن گویا «دسایس طفلانه» علیه خویش، چنین مینویسد: «باز هم نخواستم مانند انانی که جهت حفظ قدرت، دوستی دوستان خود را زیر پا میکردند، تنزل کنم و یا به گفته های تخریش کننده آنها سیاست بیطرفی و روابط حسنه میان افغانستان و شوروی را با پیروی از چند عضو انقلاب ملی خدشه دار کنم» (۳۴). به نظر حسن شرق سیاست دکنه از جانب شوروی و تعمیل بدون چون و چرای رهبران افغانی، «سیاست بیطرفی» و اصل «حفظ روابط حسنه میان افغانستان و شوروی» و مطابق به «آرزوی مردم افغانستان» است. این همان گرایشی است که حسن شرق آن را در مقابله با موضعگیری محمد داوود، در میان کادر رهبری نظام، سمت میداد و رهبری میکرد.

مسائل توضیح شده فوق، این حقیقت را در تمام ابعاد آن به خوبی تصریح مینماید که سردار محمد داوود و حسن شرق در دو موضع متضاد قرار گرفتند و در دو راه سیاسی مخالف هم گام برداشتند، دو راهی که گذشته های تجربه افغانی آنها با خط سرخ خون از همدیگر جدانموده بود و انکشافات بعدی اوضاع در کشور یک بار دیگر آنها را تأیید نمود. زیرا مردم افغانستان زمانی درخشش دوباره سر و کله حسن شرق را در کابل دیدند که کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ ؛ با تحریک و حمایت اتحاد شوروی (۳۵)، سرنگونی نظام ، سرکوب خونین رجال جمهوریت، شهادت سردار محمد داوود و عده یی کثیری از اعضای خانواده او ، پیروز گردیده بود.

جالب است که نظریات حسن شرق را در رابطه به بررسی علل «تخریب جمهوریت» و «نقش عوامل داخلی و خارجی» در آن نیز مطالعه نمایم.

مضمون اساسی این بررسی جالب را - که با بازی با کلمات و با اختلاط درهم و برهم قضایا به هدف اغتشاش ذهن خواننده ها، توأم است - احکامی مشخصی تشکیل میدهد که نویسنده خواسته در بُعد داخلی ( چنانچه در فوق خواندیم و از تکرار آن صرف نظر مینمایم ) ؛ محمد داوود ، حزب انقلاب ملی و طرفداران سلطنت را مسوول تضعیف « جمهوری خواهان» جلوه دهد، در بُعد خارجی تلاش نموده است تا دخالت روسها را در سرکوب جمهوریت نه تنها انکار، بلکه مسوولیت آنها بدوش «حکومت هائی» بار نماید «که به خرابی روابط افغان شوروی و از بین برداشتن محمد داوود آن هم بنام (( نه بوسیله )) اتحاد جماهیر شوروی علاقمند بودند» (۳۶). بعضاً صرف در موارد جانبی به دخالت آنها، مجبور به اعتراف میگردد، ولی باز هم تلاش مینماید تا برای آن دلایلی بترشد و یا آنها کم اهمیت جلوه دهد. اینک این نتیجه گیری (علل تخریب جمهوریت در بُعد خارجی آن از دیدگاه دوکتور شرق) را مرور می نمایم :

اکثریت نزدیک به اتفاق مؤرخین، مفسرین، تحلیل گران سیاسی داخلی و خارجی منجمله عده یی از اتباع اتحاد شوروی سابق و دیپلمات های خارجی یی که در آستانه و طی جریان کودتای ثور ۱۳۵۷ مقیم کشور ما بودند، دخالت اتحاد شوروی و علاقمندی فعال رهبران سیاسی و سازمانهای استخباراتی این کشور را در سرنگونی رژیم جمهوری محمد داوود تأیید نموده اند . منجمله جنرال لیاخفسکی - یکی از جنرالان اتحاد شوروی - در زمینه مینویسد: «به رغم بازی های داوود با غرب ... حزب کمونیست شوروی از طریق حزب کمونیست هند و «نشنل پارتی» پاکستان میکوشید فرکسیونهای ح. د. خ. را به عنوان گام نخست برای سرنگونی داوود، متحد گرداند» (۳۷). همچنان سلیک ها ریسون درین زمینه چنین مینویسد : «دگروال مدهو سمیران که در آن وقت انشئه نظامی هند در کابل بود و با افسران هوایی ارتباطات وسیع داشت ... به من گفت که قادر سازمان استخبارات شوروی را از پلان امین مطلع ساخته بود اما دستور

اشتراک در کودتا را بدست نیاورده بود. ... سمیران میگوید که قادر مجبور بود که اشتراک خود را در کودتا، تا بدست آوردن موافقه مشاورین شوروی به تعویق اندازد. مشاورین شوروی در مدت اندکی قبل از آغاز کودتا باید تصمیم می گرفتند. اما از مسکو خیلی بموقع هدایت بدست آوردند که با کودتا کمک نمایند.» (۳۸). همچنان ظاهر ظنین از زبان سلیک هاریسون در زمینه، بعد از تبصره روی چگونگی مناسبات جناهای ح. د. خ. ا. به برخی ادارات اتحاد شوروی، چنین نقل مینماید: «جی. آر. یو [سازمان اطلاعاتی نظامی اتحاد شوروی] بطور جداگانه با گروه دیگری از افسران ارتش هم در ارتباط بود؛ که جنرال عبدالقادر رئیس ستاد نیروی هوایی ارتش که در کودتا نقش اساسی ایفا کرد، یکی از آنها بود» (۳۹). محمد عزیز اکبری یکی از فعالین سازمان نظامی جناح خلق و بعد کارمند عالیرتبه در سازمان «اگسا» به بی. بی. سی میگوید: «سید محمد گلابزوی که یکی از فیگورهای (چهره های) به اصطلاح مهم در انقلاب ثور بود که به اصطلاح دستور انقلاب ثور را از امین گرفت و به تمام سازمانهای نظامی ابلاغ کرد، صبح هفت ثور با شوروی ها تماس گرفت. یعنی به اصطلاح دستوری [را] که از حفیظ الله امین یا مسوول کمیته مرکزی دریافت کرده بود، به شوروی ها ابلاغ کرد» (۴۰). جگرن محمد رفیع رئیس ارکان قوای چهار زره دار (بعد ها ستر جنرال، وزیر دفاع و معاون رئیس جمهور) که قوماندان مرکزی اشتراک کنندگان این قوا را در جریان کودتا بعهدہ داشت، در یادداشت های نشر نشده خویش در مورد دگروال شوروی که در آن وقت مشاور قوای چهار زره دار بود، نوشته که موصوف سرانجام بعد از تماس تلفونی، بمن گفت: «دستور گرفته ام که در صورت شکست قیام باهم یکجا کشته شویم».

اما دوکتور حسن شرق برخلاف حقایق مسلم تاریخی مندرج در نقل قولهای فوق و هزاران گزارش و تحلیل و تفسیر موافق با این نقل قولها، بعد از عنوان نمودن «تخریب جمهوریت، نقش عوامل داخلی و خارجی ...»، زمانیکه میخواهد «منشأ خارجی» مسئله را بررسی نماید، دفعتاً و پیوست با آن عنوان، نه نام اتحاد شوروی، بلکه «منشأ خارجی: ایالات متحده امریکا» مینویسد و به تعقیب آن در باره علی، که می باید «منشأ» ی مذکور مبتنی بر آن تسجیل گردد، به شگرد ماهرانه دست می یازد. او نه مواضع سیاسی محمد داوود را در لحظه تاریخی مورد بررسی (۱۳۵۴ - ۱۳۵۷)، که مشخصه آن را ظاهر ظنین با افاده «بریدن از چپ، لغزش به راست» (۴۱) بیان مینماید، بلکه بخاطر فریب ذهنیت خواننده های خویش و در دفاع از اتحاد شوروی، برمبنای رویداد های گذشته توضیح نموده، به گفته خودش «اوراق مجاله شده را چپه دور میدهد و سر کلاه را از آخر میپالد» (۴۲) و چنین توجیهاتی ارائه مینماید: «حکومت امریکا از محمد داوود بخاطر نپذیرفتن عضویت پکنهای سنتو و سیاتو و مخالفت های پیگیر با پاکستان، سر موضوع پشتونستان و تشدید روابط دوستانه با اتحادشوروی در زمان صدارتش خاطره خوش نداشتند»؛ «سقوط نظام شاهی و تاسیس جمهوریت تحت رهبری محمد داوود از جانب امریکا به گرمی استقبال نکردید» او همچنان از «کودتای مرحوم میوندوال سنبله ۱۳۵۲» و «کودتای اخوانی ها تحت رهبری استاد غلام محمد نیازی جدی ۱۳۵۲» و «شورشهای مسلحانه جمعیت اسلامی به جوزای ۱۳۵۴» با مهارتی نام می برد که ذهن خواننده را به «منشأ خارجی» بودن ایالات متحده امریکا در امر «تخریب جمهوریت»، سوق دهد و به تعقیب آن در باره حفیظ الله امین بمثابه «رهبر کودتای ۷ ثور، کودتایی که سبب تخریب جمهوریت گردید» از زمین و آسمان گز مینماید تا به گفته خودش «اتهام جاسوسی سازمان مذکور [سی. ای. ای. امریکا]» را بر وی «وارد» نماید. با این همه استدلال، دوکتور حسن شرق میخواهد ذهن خواننده را به این قانع سازد که گویا بنابر چنین پیش منظری، ایالات متحده امریکا به حفیظ الله امین که «جاسوس سی. ای. ای.» بود، وظیفه سپرده بود تا جمهوریت را سرنگون و رئیس جمهور محد داوود، اعضای فامیل او و عده ئی زیادی از همکارانش را به شهادت برساند و زمینه های «درگیری اتحاد شوروی به افغانستان» را باعث گردد. بدین ملحوظ او در نهایت، چنین نتیجه بی را ارائه میدهد: «علایمی دیده نمی شود که بیعلاقه گی امریکا را به سقوط دعامت محمد داوود و یا به در گیری اتحاد شوروی به افغانستان توجیه نماید.» (۴۳). حسن شرق این حقیقت را قصداً نادیده می گیرد که در کودتا هفتم ثور ۱۳۵۷، تخریب جمهوریت و تعیین سرنوشت اراکین نظام و شخص محمد داوود در آن روز، نه صرفاً حفیظ الله امین «جاسوس سی. ای. ای. امریکا»، بلکه اکثریت رهبران حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان دخیل اند. من باور دارم که او این نوشته غلام دستگیر پنجشیری را خوانده ولی قصداً و آگاهانه نخواسته در نوشته های خویش به آن توجه نماید. پنجشیری مینویسد: «... پیشنهاد بسیار منطقی رهبری نظامی قیام ثور این بود که بعد از ختم نشرات رادیو افغانستان، رهبری سیاسی قیام بصورت عادی به «محل چنار» قرارگاه قوای هوایی انتقال یابد. ... سرانجام پیشنهاد رهبری نظامی به اتفاق آرا مورد تصویب قرار گرفت» (۴۴). این نقل قول مؤید آنست که در تمام موارد مهم از جمله در مورد سرنوشت محمد داوود، «رهبری سیاسی قیام» یعنی رهبری حزب واحد دموکراتیک خلق، تصمیم اتخاذ میکردند. دستگیر پنجشیری تحت عنوان «دو برخورد با مسئله مرگ و زندگی سردار محمد داوود» چنین مینویسد: «نورمحمد تره کی و ببرک کارمل در همان آغاز دو برخورد جداگانه و متضاد با مسئله سرکوب خونین یا [برخورد] مسالمت آمیز با سردار داوود داشتند. ببرک کارمل طرفدار برخورد با انعطاف با سردار داوود و خاندانش

بود. او اصرار میکرد که باید سردار محمد داوود گشته نشود، زنده بدست آید. کارمل معتقد بود که هرگاه با سردار داوود و خاندانش به شیوه مسالمت آمیز و قانونی برخورد شود، اولاً ماهیت هومانستی و دموکراتیک انقلاب ما آشکار میگردد، ثانیاً سنن اخلاقی، ملی و دینی مردم احترام میشود، ثالثاً اسرار و پیوند های او با ارتجاع منطقه و امپریالیزم افشا میگردد. رابعاً انقلاب ما از پشتیبانی بین المللی توده های مردم جهان برخوردار می شود. ... اما سلیمان لایق، در باره شیوه برخورد با سردار داوود در پاسخ تره کی گفت: «دا فرعون ووژل شی». من در پاسخ تره کی گفتم: ... نباید «اصول مبارزه اجتماعی را خوار شمرد»؛ نباید با قیام بازی کرد. از هومانیزم خالق محبوب، رهبر قیام ناکام سودان باید درس تاریخی گرفت. به هر حال مشی مسلط این بود که هرگاه دشمنان تاریخی ما از پنجه نیروهای انقلابی نجات یابند، ضد انقلاب شکست خورده و محکوم به زوال، بدون تردید نیروهای خود را بسیج خواهند کرد» (۴۵). حسن شرق باید میدانست و میدانده که مجموع رهبران ح. د. خ. ا که به گفته بیرک کارمل «انقلاب ما» را رهبری میکردند، «جواسیس سی. آی. ای» نبودند. همچنان مسئله تصمیم سرنگونی جمهوریت و اینکه ح. د. خ. ا می باید بدیل برای قدرت دولتی باشد، نه تصمیم انفرادی حفیظ الله امین، بلکه فیصله جمعی ماه ها قبل رهبری حزب واحد و حتی انگیزه اساسی برای وحدت مجدد دوجناح حزب نیز بود، امین صرف قوماندۀ فیصله جمعی حزب را مبنی بر سرنگونی رژیم و انتقال قدرت به حزب، در همان لحظه صادر نموده بود.

به تعقیب نتیجه گیری فوق در مورد «منشأ خارجی: ایالات متحده آمریکا» پیرامون تخریب جمهوریت، دوکتور شرق «اتحاد جماهیر شوروی» را، بدون هیچگونه ضمیمه توضیحی (که می باید «نقش اتحاد شوروی در تخریب جمهوریت» و با عنوان دیگر با چنین محتوی می نوشتند)، عنوان میدهند و در تحت این عنوان، بیشتر از ۱۳ صفحه (از صفحه ۱۹۴ تا صفحه ۲۰۷) با حروف کاملاً ریز، به توضیح می پردازد، درین توضیحات همه چیز را میتوان خواند بجز از حکم صریح خودش مبنی بر دخالت اتحاد شوروی در امر «تخریب جمهوریت». او تحت این عنوان بازم بار ها علیه داوود خان می تازد، مثلاً او در حالیکه در آتش حسادت ناشی از ناتوانی بدیل بودن خویش در مقابله با محمد داوود می سوزد، چنین مینویسد: «... ما شهرت آن را نداشتیم تا خلای رهبری اوشان [(محمد داوود)] را پرمی کردیم، زیرا جمهوری خواهان فرزند [فرزندان] ده نشینان تهیدست و شناخته نشده به مردم خویش بودند و با استفاده از این نا شناختگی دشمنان داخلی و خارجی جمهوری با فریفتن آنهايي که به زمامداری خاندان و خانه زاد ها معتاد شده بودند... ما را به جرم اینکه به قصر شاهی زاده نشده بودیم، مقصر گفته و جمهوری خواهی ما را به بیگانه پرستی توجیه میکردند و بدیوسیه مانع نفوذ ما در توده ها می شدند» (۴۶). او بازم تحت همین عنوان «اتحاد شوروی»، «سی. آی. ای آمریکا» و «ساواک ایران» را جهت تلاش «برای سقوط جمهوریت»، متهم می سازد (صفحه ۱۹۶)، در مورد چگونگی جریان آخرین مذاکرات رئیس جمهور محمد داوود با برژنیف رهبر آن وقت اتحاد شوروی دوکتور محمد حسن شرق:

نخست: بی خبری خود را از چگونگی جریان مذاکرات تا گذشت «چند سال» یعنی تا نوشتن آن بوسیله «همراهان محمد داوود در این سفر»، «آز آن جمله آقای عبدالصمد غوث»، ابراز میدارد.

دوم: قبل از پرداختن به نقل گزارش از زبان آقای عبدالصمد غوث، قصداً؛ آگاهانه و هدفمند می خواهد «آقای عبدالصمد غوث» را نزد خواننده های خاطرات خویش بی اعتبار سازد. او به همین هدف در مورد آقای غوث قبل از همه مینویسد که «مادرش از انگلستان بود» و به تعقیب آن ادامه میدهد، «او از طرفداران بازگشت سلطنت به افغانستان و از دوستان سید وحید عبدالله بود. بناءً در خدشه دار کردن هویت ملی جمهوری خواهان در حلقه های خارجی مثلی که وظیفه داشته باشد، در تلاش بود.» «برداشت گمراه کننده و سخیف او، در داغترین روزهای جنگ افغانها با شوروی با مقدمه دلنشینی از جانب آقای تهیودورل ایلینت سفیر سابق آمریکا مقیم کابل، به چاپ میرسد»، «آقای غوث با علاقمندی خاص خرابی روابط افغانستان و شوروی را دنبال میکردند» (صفحه ۱۹۷). دوکتور شرق با دادن چنین تعریفی از «آقای عبدالصمد غوث»، جریان مذاکرات و چگونگی برخورد محمد داوود را با برژنیف از نوشته های او، نقل قول مینماید. او بازم هم به تعقیب نقل قول فوق، بدون آن که تأثیرات برخورد محمد داوود با برژنیف و تأثیرات آن را در داخل کشور که سرانجام به کودتای ثور؛ سقوط جمهوریت و شهادت محمد داوود منتهی گردید، بررسی کند از موضوع طفره رفته و مینویسد «با بهره برداری از این روز و روزگار [هدف او رویداد جریان مذاکرات محد داوود با برژنیف است]، وزرای طرفدار نظام شاهی به پیشتازی سید وحید عبدالله و تحریک عزیز الله واصفی و همدستی کریم عطایی و حق ناشناسی چند تن از نمک خوران محمد داوود در کابینه، جهت برکناری غلام حیدر رسولی، سید عبد الله و عبدالقدیر بنام عناصر چپ از کابینه، دست به کارشکنی [و] تبلیغات ناروا [زده]، و نهایتاً [وزرای مذکور دست به]

استعفا میزنند ... از طرف دیگر با میانجی گری سردار محمد نعیم ، رئیس جمهور از تصمیم قبولی استعفاى وزرای گفته شده منصرف میشود» (۴۷). او این مسایل را بخاطری مطرح مینماید که وجود «بی نظمی کابینه» را مستدل سازد و سرانجام از آن چنین نتیجه بگیرد که عده از وزرای این کابینه بی نظم ، همدست با حفیظ الله امین بودند و یا حفیظ الله امین « خود را به آغوش گروه گفته شده [ « سردمداران حزب انقلاب ملی غلام حیدر رسولی، قدیر نورستانی ، سید عبدالله و سید وحید عبدالله» ] جهت تغافل آنها جا زده باشد » و سرانجام بگوید که: «ولی شوروی ها با حدوث این حادثه [ کودتای ثور ۱۳۵۷ ] کوشیده اند تا بی غرضی خویش و بی گفتی های حفیظ الله امین را در وقایع هفت ثور [ ۱۳۵۷ ] و بعد از آن توضیح نمایند» (۴۸)، او بار دیگر با تاکید مینویسد: «از آنجائیکه تا حال سند و مدرکی از جانب شوروی ها منتشر نشده که شوروی را در تنظیم و تشویق کودتا در افغانستان دخیل بدانند، بعضی ها نظر دارند که حفیظ الله امین بدون مشوره با شوروی ها کودتا کرده اند. اما عجین بودن شوروی در مسایل افغانستان به زمان تره کی و امین، کمتر اجازه میدهد تا انسان باور کند که آنها از وقوع حادثه هفت ثور بی خبر بوده اند.» (۴۹)

خلاصه مجموع استدلال دوکتور محمد حسن شرق اینست که : « حکومت هایی که به خرابی روابط افغان - شوروی و از بین برداشتن محمد داوود و آن هم بنام اتحاد شوروی علاقمند بودند » و از آن جمله « حکومت امریکا [ که ] از محمد داوود بخاطر پذیرفتن عضویت پکت های سنتو و سیاتو و مخالفت های پیگیر با پاکستان سر موضوع پشتونستان و تشدید روابط دوستانه با اتحادشوروی در زمان صدارتش خاطره خوش نداشت»، «از سقوط نظام شاهی و تاسیس جمهوریت تحت رهبری محمد داوود... بگرمی استقبال» نموده بود به حفیظ الله امین - که «در پوهنتون کولمبیا در نیویورک» تحصیل نموده و « در سال ۱۹۶۳ رئیس اتحادیه محصلین افغانی در امریکا تعیین گردیده» بود و « بعد از برگشت به افغانستان در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴ هـ ش به صدارت مرحوم میوندوال) بحیث مدیر دارلمعلمین کابل که از پوهنتون کولمبیا کمک های مالی قابل ملاحظه یی در یافت میکرد، مقرر» شده بود. چون «کمک های پوهنتون کولمبیا برای عده ای از عمال سی.آی. ای بحیث پوشش استعمال میگردد» بنابراین «امین پول امریکا را می گرفت و با استفاده از آن پول با استعدادترین معلمین را به حزب کمونیست جذب میکرد» - وظیفه میدهد تا جمهوریت را سرنگون، داوود خان و همکاران نزدیک او (به گفته شرق طرفداران شاه و استقرار مجدد نظام شاهی) را «آن هم بنام شوروی» قتل عام نماید. حفیظ الله امین که ظاهراً عضو «حزب کمونیست» هم بود، بنابر ارتباط خود با امریکایی ها، « بی گفتی » شورویها را نموده و «بدون مشوره با شوروی ها کودتا کرده اند». بنابراین شوروی ها «درین حادثه» «بی غرض» و حتی «سند و مدرکی از جانب شوروی ها [نیز] منتشر نشده که شوروی را در تنظیم و تشویق کودتا در افغانستان دخیل بدانند».

سرانجام حسن شرق بعد از این همه توسل به دروغ جهت دفاع از اتحاد شوروی، گویا میخواهد حرفی هم برای محکومیت درین زمینه به زبان آورد. بنابراین مینویسد که: به خود «کمتر اجازه میدهد تا باور کند که آنها [ شوروی ها] از وقوع حادثه ثور بی خبر بوده اند.» یعنی به زعم او حتی ، حکم صرف خیر داشتن شورویها از « وقوع این حادثه» نیز، امر مشکوک است ،نه قطعی چی رسد که کودتای ثور را سازماندهی و تحریک نموده باشند.

بنابراین موضع است که حسن شرق ۲۳ روز بعد از پیروزی کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷؛ بتاريخ ۳۱ ثور، با اطمینان و بدون هراس به کابل برمیگردد تا خود را بار دیگر بطور فعال در «خدمت» قرار دهد. ولی حفیظ الله امین که بنابر جنون قدرت حریف نمی پذیرد، او را برخلاف توقع خودش و انتظار دیگران، به زندان انداخته و با مرور زمان گرایش های را برخلاف تمایل روسها بروز میدهد که سرانجام به مداخله مستقیم نیروهای نظامی شوروی در افغانستان منتج میگردد، مداخله که باعث سرکوب خونین خود حفیظ الله امین توسط این نیروها و پیروزی «مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور» گردید و توأم با آن دوکتور محمد حسن شرق پیروزمندانه از زندان آزاد و در خدمت رسمی این « مرحله » قرار گرفت. او درین موقع ، وقتی بخاطر می آورد که رقبای سیاسی اش ، به وسیله «دوستان» او (چه مستقیم و یا غیر مستقیم ) «سر به نیست» شده اند و خودش به طفیل این دوستان زنده مانده و دوباره در « خدمت » آنان قرار دارد، با مباحات و پیروزمندانه مینویسد : «اما از قضا آرزومندان سر به نیست شدنم خود به دست تقدیر سر به نیست می شوند.» (۲۹)

حقایق پیرامون رویداد های سیاسی سالهای ۱۳۲۵ - ۱۳۶۷، بخصوص سالهای ۱۳۵۲ - ۱۳۶۷، نقش دوکتورمحمد حسن شرق و عملکرد اودرین پروسه، هنوز از خاطره ها زوده نشده و خوشبختانه چنانکه بوده، هم درج تاریخ گردیده و هم شاهدان عینی فراوان دارد که برای امکان انعکاس هرچه وسیعتر آن در صفحات تاریخ کشورما، زمینه میدهد.

این حقیقت را خود حسن شرق نیز بخوبی میدانند به همین خاطر است که او - چنانچه در فوق خواندیم - چهره واقعی خود را زیر ماسک «جمهوری خواهی» پوشانیده و شکایت دارد که دیگران «جمهوری خواهی ما را به بیگانه پرستی توجیه میگردند». حقایق تاریخی منجمله توضیحات فوق، پیرامون عملکرد دوکتور محمد حسن شرق ، این حقیقت را بخوبی روشن نموده اند که او واقعاً چه بود؛ «جمهوری خواه» یا «بیگانه پرست»؟

در بخش بعدی باز هم نقش دوکتور شرق را طی سالهای حضور - عودت نظامیان اتحاد شوروی، که معادل با حضور مجدد - زوال حسن شرق در حیات سیاسی افغانستان و در همکاری با ج.د.خ.ا نیز است ، بررسی خواهیم نمود.

یادداشت ها :

- ۱ - دوکتور محمد حسن شرق ؛ تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان ، صفحه ۲۰ .
- ۲ - ر.ک : همانجا صفحه ۲۸ .
- ۳ - همانجا؛ صفحات ۳۰ - ۳۲ .
- ۴ - همانجا ؛ صفحه ۲۷ .
- ۵ - همانجا؛ صفحه ۴۷ .
- ۶ - سلیک هاریسون ؛ «حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان» ؛ ترجمه عبدالجبار ثابت؛ جلد اول ؛ فصل اول ؛ صفحه ۲۴ .
- ۷ - الکساندر لیاخفسکی ؛ طوفان در افغانستان ؛ جلد یکم ؛ صفحه ۴۴ ، ترجمه عزیز آرینفر .
- ۸ - ظاهر طنین ؛ افغانستان در قرن بیستم ۱۹۰۰ - ۱۹۹۶ ؛ مجموعه برنامه های بی.بی.سی ؛ صفحه ۱۷۱ .
- ۹ - همانجا ؛ صفحه ۱۶۵ . تکیه بر برخی جملات از نویسنده این مضمون است .
- ۱۰ - همانجا ؛ صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲ .
- ۱۱ - دوکتور محمد حسن شرق ؛ مؤخذ اول این یادداشت ، صفحه ۱۴۰ .
- ۱۲ - غلام دستگیر پنجشیری ؛ ظهور و زوال ج.د.خ.ا ؛ بخش اول و دوم در یک جلد ، بخش دوم صفحه ۲۶ .
- ۱۳ - دوکتور صالح محمد زیری ، د نیمه پیری خاطری ؛ صفحه ۳۲۱ .
- ۱۴ - سلطان علی کثتمند ، یاد داشت های سیاسی و رویداد های تاریخی ؛ جلد اول و دوم در یک وقایه؛ جلد اول ؛ بخش سوم؛ صفحه ۲۵۴ .

- ۱۵ - همانجا ؛ صفحه ۲۵۱ .
- ۱۶ - ظاهر طنين ؛ مؤخذ هفتم اين يادداشت ؛ صفحه ۱۸۹ .
- ۱۷ - دوكتور محمد حسن شرق ؛ كرباس پوشه‌هاى برهنه پا ؛ صفحه ۱۳۳ . تكيه بر برخى جملات از ماست .
- ۱۸ - همانجا ؛ صفحه ۱۴۶ . تكيه بر برخى جملات از ماست .
- ۱۹ - همانجا ؛ صفحه ۱۳۲ . تكيه بر برخى جملات از ماست .
- ۲۰ - داکتر شرق ؛ تاسيس و تخريب اولين جمهوريت ، ؛ صفحه ۲۰۷ .
- ۲۱ - همانجا ؛ صفحه ۱۹۳ .
- ۲۲ - همانجا ؛ صفحه ۱۸۱ .
- ۲۳ - همانجا ؛ صفحات ۲۰۷ و ۲۰۸ .
- ۲۴ - همانجا ؛ صفحه ۲۰۸ .
- ۲۵ - همانجا ، صفحه ۲۰۸ .
- ۲۶ - همانجا ؛ صفحه ۲۱۰ .
- ۲۷ - ظاهر طنين ؛ مؤخذ هفتم اين يادداشت ؛ صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ .
- ۲۸ - همانجا ؛ صفحه ۱۹۲ .
- ۲۹ - داکتر محمد حسن شرق ؛ تاسيس و تخريب اولين جمهوريت ؛ صفحات ۱۸۴ و ۱۸۵ .
- ۳۰ - همانجا ؛ صفحه ۱۸۳ .
- ۳۱ - حسن شرق ، كرباس پوشه‌هاى برهنه پا ؛ صفحه ۱۳۹ .
- ۳۲ - همانجا ، صفحه ۱۳۹ .
- ۳۳ - عبدالحميد مبارز ؛ تحليل واقعات سياسى افغانستان از ۱۹۱۹ - ۱۹۹۶ ؛ صفحه ۴۸۶ . تكيه بر متن از ماست .
- ۳۴ - حسن شرق ؛ تاسيس و تخريب اولين جمهوريت ؛ صفحه ۱۸۷ .
- ۳۵ - برآي وقوف به اين مسئله ، رجوع شود به كتاب ؛ حقايق : پندار ها و كردار ها ؛ تحت عنوان « در باره نقش اتحاد شوروى در كودتاي ثور ؛ صفحات ۷۷ - ۱۰۱ ، از نويسنده اين مضمون .
- ۳۶ - حسن شرق ؛ تاسيس و تخريب جمهوريت ؛ صفحه ۲۰۴ .
- ۳۷ - جنرال لياخفسكى ؛ طوفان در افغانستان ، جلد يكم ؛ صفحه ۴۲ ، ترجمه عزيز آرينفر .

- ۳۸ - سليک هاريسون ؛ حقايق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان ؛ تر جمه عبدالجبار ثابت ؛ صفحه ۵۱ .
- ۳۹ - ظاهر طنين ؛ افغانستان در قرن بيستم ۱۹۰۰ - ۱۹۹۶ ، از مجموعه برنامه های بی.بی.سی ؛ صفحه 208 .
- ۴۰ - همانجا ؛ صفحه ۲۲۶ .
- ۴۱ - همانجا ؛ عنوان « بخش دوازدهم ۱۹۷۸ - ۱۹۷۵ » ؛ صفحه ۱۸۳ .
- ۴۲ - حسن شرق ؛ تاسيس و تخریب اولین جمهوریت ؛ صفحه ۱۷۹ .
- ۴۳ - مسایل داخل گیمه گرفته شده است از : حسن شرق ؛ تاسيس و تخریب جمهوریت ؛ مطالب تحت عنوان « ب : منشأ خارجی : ایالات متحده امریکا ، صفحات ۱۹۳ و ۱۹۴ .
- ۴۴ - غلام دستگیر پنجشیری ؛ ظهور و زوال ح.د.خ.ا ؛ بخش دوم ، صفحه ۹۱ .
- ۴۵ - همانجا ؛ همان بخش ؛ صفحات ۹۵ و ۹۶ .
- ۴۶ - حسن شرق ؛ تاسيس و تخریب جمهوریت ، صفحه ۱۹۶ .
- ۴۷ - همانجا ؛ صفحه ۲۰۳ .
- ۴۸ - همانجا ؛ صفحه ۲۰۶ ؛ تکیه بر برخی جملات از ماست .
- ۴۹ - همانجا ؛ صفحه ۲۰۷ ؛ تکیه بر برخی جملات از ماست .